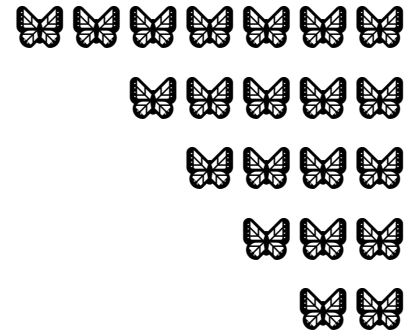




#پارت_141

#خون_آشام_جذاب_من

#اصکی_حرام:X:

سرم رو به نشونه تایید حرفش تکون دادم:

_بابا کی میاد اینجا؟

+دو یا سه روز دیگه گفت میاد

روی مبل نشستم

باید غزل رو از اینجا ببرم.

نباید اینجا بمونه.

صدای کامران اومد:

+الیار

کجا میخوای ببریش؟

_میبرمش ویلای خودم

+خیلی باید حواست رو جمع کنی که هیچ ردی ازش جا نذاری

_خودم می‌دونم
فردا از اینجا می‌برمش

و از جام بلند شدم که برم یه سری به غزل بزنم
در اتاق رو باز کردم که دیدم خوابه
رفتم بالای سرش ایستادم و نگاه به صورتش کردم.
تو خواب خیلی مظلوم به نظر می‌رسیدی.

👤 My_charming_vampire@

6.7K

22:08

باز ارسال از

زاپاس «خون آشام جذاب من» 👤

🦋🦋🦋🦋🦋🦋

🦋🦋🦋🦋

🦋🦋🦋

🦋🦋

🦋🦋

#پارت_142

#خون_آشام_جذاب_من

#اصکی_حرام:X:

یه لحظه لبخندی روی صورتم شکل گرفت که سریع جمعش کردم.
چرا من اینجوری شدم؟
یکبار دیگه به صورتش نگاه کردم و از اتاق بیرون رفتم.

#هلیا

از اون شب که اینجور اتفاقی افتاد
ترجیح دادم بعضی وقت ها شب پیام پیش دینا بخوابم
امشب هم اومده بودم خونشون

_دینا پایه ای یه فیلم ببینیم؟

+آره

ترسناک خوبه؟

اخم کردم و رومو ازش برگردوندم:

_یعنی تو نمیدونی من میترسم فیلم ترسناک ببینم؟

+می‌دونم

الان که من اینجام برای چی میترسی؟

نگاهش کردم.:

_به يه شرط مييبنم

♂👤 My_charming_vampire@

6.9K

22:08

باز ارسال از

زایاس «خون آشام جذاب من 🧛»

🦋🦋🦋🦋🦋🦋🦋

🦋🦋🦋🦋🦋

🦋🦋🦋🦋

🦋🦋🦋

🦋🦋

#پارت_143

#خون_آشام_جذاب_من

#اصکی_حرام:X:

خندید و گفت:

+چه شرطی؟

_خیلی ترسناک نباشه

+باشه

اول بیا بریم یه کم ذرت بو داده درست کنیم

باشه ای گفتم و باهم رفتیم تو آشپز خونه
یک ربع بیشتر نشد که ذرت ها رو درست کردیم و ریختیم تو یه ظرف بزرگ و رفتیم
تو اتاق
فیلمو رو لپ تاپ پلی کردیم و شروع کردیم به دیدن فیلم

#آرزو

تصمیم گرفته بودم یه کم اینجا کار کنم که بتونم خرجی خودم رو در بیارم.
حدودا همه جا رو یاد گرفته بودم و می‌تونستم تنهایی خودم همه جا برم
فقط بعضی از جا ها رو نمی‌شناختم
الان هم به لطف شهربانو یکم خیاطی یاد گرفته بودم و کمکش میکردم برای
دوختن لباس ها
خودم هم یه چیز هایی می‌دوختم و می‌بردم می‌فروختم.

👤 My_charming_vampire@

7K

22:08

باز ارسال از

زاپاس «خون آشام جذاب من» 👤





#پارت_144

#خون_آشام_جذاب_من

#اصکی_حرام:X:

هامین و مادرش راضی نبودن که اینجور کاری کنم ولی با اصرار های فراوان راضی شون کردم.

احساس میکردم خانواده خودم هستن و رضایتشون برام مهم بود. هر روز بعد از فروختن چیز هایی که می دوختم میرفتم یکم دنبال غزل میگشتم. ولی مثل همیشه ناامید بر می گشتم.

نزدیک های صبح بود و من از بس تو فکر بودم حواسم به ساعت نبود. سه ساعت بیشتر نمی تونستم بخوابم پس ترجیح دادم که بخوابم.

#غزل

با صدای الیار که اسمم رو صدا می زد چشمهامو باز کردم
سوالی نگاهش کردم که گفت:

+پاشو باید بریم

تعجب کردم:

_کجا بریم؟

دستی به موهایش کشید و کلافه گفت:

♂👤 My_charming_vampire@

7.1K

22:08

باز ارسال از

زایاس «خون آشام جذاب من»👤»

🦋🦋🦋🦋🦋🦋🦋

🦋🦋🦋🦋🦋

🦋🦋🦋🦋

🦋🦋🦋

🦋🦋

#پارت_145

#خون_آشام_جذاب_من

#اصکی_حرام:X:

+بابام داره میاد اینجا

اگر تو رو ببینه هم برای من بد میشه هم برای تو

_بابات؟

+آره رئیس خون آشام ها

کلی سوال تو ذهنم بود.

ترجیح دادم ساکت باشم و بعد سوال هامو ازش، بپرسم.
از جام بلند شدم که بهم اشاره کرد و گفت:

+بشین اول برات صبحونه میارم بخور بعد راه میفتیم. اوکی؟

تند، تند سر تگون دادم.

رفت و بعد از ده دقیقه اومد توی اتاق با یه سینی
و اون ها رو گذاشت کنار تخت:

+یک ربع فقط فرصت داری تا صبحونت رو بخوری

چون خیلی گرسنه بودم شروع کردم.

آخرین لقمه رو گذاشتم تو دهنم و لیوان آب رو هم روش خوردم و گذاشتم توی
سینی که الیار گفت :

👤 My_charming_vampire@

7.2K

22:08

باز ارسال از

زاپاس «خون آشام جذاب من» 👤





#پارت_146

#خون_آشام_جذاب_من

#اصکی_حرام:X:

+بلند شو بریم وقت نداریم.

باشه ای گفتم و از جام بلند شدم.

بلند شدنم همانا و برخورد در هم به دیوار همانا

ترسیده به در نگاه کردم که کامران بود.

الیار عصبی گفت:

+مگه اینجا طویلس؟

مثل بچه آدم در بزن، بعد بیا تو

کامران بدون توجه به حرف های الیار گفت:

+الیار بدبخت شدیم

الیار رفت جلوش ایستاد:

+چی شده

+بابات

+بابام چی؟

+بابات دم در ایستاده

با این حرف کامران، الیار داد زد:

♂👤 My_charming_vampire@

8.4K

22:08

باز ارسال از

زاپاس «خون آشام جذاب من 🧛»

🦋🦋🦋🦋🦋🦋🦋

🦋🦋🦋🦋🦋

🦋🦋🦋🦋

🦋🦋🦋

🦋🦋

#پارت_147

#خون_آشام_جذاب_من

#اصکی_حرام:X:

+چیپی؟

چرا زودتر نمیگی؟ الان من چیکار کنم؟

این اولین بار بود که می‌دیدم الیار وحشت کرده و نمیدونه چیکار کنه.
حالا من تو این موقعیت هم خنده ام گرفته بود و هم نمی‌دونستم از ترس چیکار کنم.

#الیار

برای اولین بار نمی‌دونستم باید چیکار کنم.
باید دنبال یه راه فرار باشم:

_کامران هیچ راه فراری نیست؟

به دور و اطراف نگاه کرد و برگشت سمتم و با اشاره به پنجره اتاق گفت:

+تنها راه فقط پنجرس

یکی زدم پس سرش:

_تو کوری یا خودت زدی به کوری؟ به نظرت از اینجا میشه رد شد؟

👤👤 My_charming_vampire@

7.4K

22:08

باز ارسال از

زاپاس «خون آشام جذاب من» 🧑



#پارت_148

#خون_آشام_جذاب_من

#اصکی_حرام:X:

با دست سرش رو خاروند و گفت:

+نه

صدای بابام از طبقه پایین اومد:

+الیاررر

کجایی؟

وای نه بد بخت شدم.

به کامران اشاره زدم و گفتم:

_برو پایین سر بابام رو یه جوری گرم کن تا یه فکری بردارم

باشه آرومی گفت و رفت.
به غزل نگاه کردم که ترسیده اونجا ایستاده بود.
خواست چیزی بگه که دستم رو گذاشتم رو بینی ام و اشاره کردم که هیچی نگه
اونم صرف نظر کرد از حرفش
شروع کردم به فکر کردن.
تنها یه راه بیشتر نداریم اون هم استفاده از «جادوی transfer» که هیچکس به
جز خودم نمیتونه انجام بده.

♂️👤 My_charming_vampire@

9.5K

22:08

باز ارسال از

زایاس «خون آشام جذاب من» 🧛‍♂️

🦋🦋🦋🦋🦋🦋🦋

🦋🦋🦋🦋🦋

🦋🦋🦋🦋

🦋🦋🦋

🦋🦋

#پارت_149

#خون_آشام_جذاب_من

#اصکی_حرام:X:

#غزل

الیار تو فکر فرو رفته بود.
معلوم نبود میمیرم یا زنده میمونم.
الیار یهو از فکر در اومد و اومد سمتم...

ادامه پارت جدید :heart::fire:
به دلایلی... توی زاپاس قرار گرفت و توی چنل اصلی قرار نخواهد گرفت
🔴:point_down:☹️

<https://rubika.ir/join/CEAEHJHD0RSNSSJAHYSVPVQKOMCERS>
KQ

پس تو زاپاس عضو شو و پارت و بخون..:heart_eyes: